

مورخ ۸ یا ۹ جون ۱۹۱۲ د ر کلیسای  
موحدین در فیلا دلفیا: دربارہ عدم  
توانایی ادراک خداوند و نیاز به مظاهر  
ظهور و تشریح برخی تعالیم دیانت بهایی

حضرت عبدالہاء

نسخہ اصل فارسی



ORIGINAL



AUDIO

# مورخ ۸ یا ۹ جون ۱۹۱۲ در کلیسای موحدین<sup>۱</sup> در فیلا دلفیا:<sup>۲</sup>

## درباره عدم توانایی ادراک خداوند و نیاز به مظاهر ظهور و تشریح برخی تعالیم دیانت بهایی<sup>۳</sup>

(خطابات جلد دوم، ص ۱۲۹۰-۱۳۳)

من از مملکت بعیده شرق می آیم، مملکتی که همیشه نور آسمان در آن طلوع نموده، مملکتی که مظاهر مقدسه از آن ظاهر شده، که محلّ ظهور قدرت الهیه بوده. و مراد و مقصودم این است بلکه انشاء الله ارتباطی مابین شرق و غرب حاصل شود، محبت الهیه جهتین را احاطه کند، نورانیت الهیه هر دو اقلیم را روشن نماید، نفحات روح القدس جمیع را زنده کند. لهذا تضرّع به درگاه الهی میکنم که این شرق و غرب را یک اقلیم فرماید و این ادیان را یک دین نماید. این نفوس را یک نفس کند، جمیع به منزله انوار یک شمس و امواج یک دریا گردند. جمیع درختان یک بوستان شوند و کلّ اوراق و ازهار یک گلستان گردند.

---

<sup>۱</sup> Unitarian Church

<sup>۲</sup> Philadelphia

<sup>۳</sup> خطابه در کلیسای موحدین فیلا دلفیا در یکشنبه ۸ جون ۱۹۱۲ (صبح) مطابق ۲۲ (یا ۲۳ یا ۲۴)

جمادی الثانی ۱۳۳۰

حقیقت الوهیت وحدت محض است و مقدّس و منزّه از ادراک کائنات، زیرا ادراک کائنات محدود و حقیقت الوهیت نامحدود، و چگونه محدود می تواند احاطه بغیر محدود نماید؟ ما فقر محضیم و حقیقت الوهیت غناء صرف، فقر بحت چگونه احاطه به غناء مطلق کند؟ ما عجز صرفیم و حقیقت الوهیت قدرت محض، عجز صرف چگونه تواند به قدرت محض پی برد؟ کائناتی که مرکب از عناصرند و همیشه در انقلاب و انتقال از حالی به حالی، چگونه می توانند که تصوّر حقیقت را بکنند که حیّ قیوم و قدیم است؟ یقین است که عاجزند. زیرا چون در کائنات نظر می کنیم، می بینیم که تفاوت مراتب مانع از ادراک است. هر رتبه مادون ادراک رتبه مافوق نتواند. مثلاً جماد هر قدر صعود کند ادراک عالم نبات نکند و نبات هر چند ترقی کند حقیقت حیوان را ادراک نکند و از عالم سمع و بصر خبر نگیرد حقیقت حیوان هر قدر ترقی کند از حقیقت انسان خبر نگیرد و قوه عقلیه انسان را درک نتواند. پس معلوم شد که تفاوت مراتب مانع از ادراک است و هر رتبه مادون ادراک رتبه مافوق را نتواند. دقت نمائید که این گل هر چند ظریف است لطیف است معطر است، در عالم نبات به درجه کمال است اما ادراک حقیقت انسان را نمی کند، سمع و بصر عالم انسان را تصوّر نتواند، عقل و ادراک انسان را تحقّق نماید، از عالم انسان خبر ندارد و حال آنکه هر دو حادث ولی تفاوت مراتب سبب عدم ادراک است، زیرا رتبه انسان بلند و رتبه نبات پست است. پس چگونه می تواند حقیقت بشریه ادراک حقیقت الوهیت نماید، چگونه میتواند انسان محدود ربّ غیر محدود را ادراک کند؟ شبهه ای نیست که نتواند، به تصوّر انسان نیاید، زیرا آنچه به تصوّر انسان آید، آن محدود است و حقیقت الهیه نامحدود.

ولی آن حقیقت الوهیت افاضه وجود بر جمیع کائنات فرموده. مواهب او در عالم انسانی ظاهر، انوار او در عالم وجود مانند انوار آفتاب منتشر. چون آفتاب را ملاحظه می کنید انوار و حرارتش بر جمیع اشیاء تابیده، همین طور انوار شمس حقیقت بر کلّ تابیده نورش یکی است، حرارتش یکی است، فیضش یکی است، و بر جمیع کائنات تابیده. و لکن مراتب کائنات متعدّد است استعدادشان متفاوت است هر یک به قدر استعداد خویش از آفتاب استفایه دارد. سنگ سیاه پرتوی از آفتاب دارد اشجار پرتوی از آفتاب دارد، حیوانات پرتوی از آفتاب دارد، و به حرارت آفتاب تربیت شده آفتاب یکی است فیض یکی است. ولی نفوس کامله بشریه مثل آینه که شمس به تمام قوت در او اشراق نموده و کالات آفتاب در آن ظاهر و آشکار می شود حرارت و ضیاء آفتاب در آن هویدا است به تمامه حکایت از آفتاب میکنند. این مرایا مظاهر مقدّسه هستند که از حقیقت الوهیت حکایت میکنند مانند آفتابی که در مرآت ظاهر است و صورت و مثال آفتاب آسمانی در مرایا ظاهر است همین طور صورت و مثال شمس حقیقت در مرآت حقیقی مظاهر مقدّسه ظاهر و آشکار. این است که حضرت مسیح می گوید الاب

فی الابن. مراد این است که آن آفتاب حقیقت در این مرآت ظاهر و آشکار است. اما مقصد این نیست که آفتاب از آسمان تنزل کرده و آمده در این آینه جای گرفته، زیرا حقیقت الوهیت را صعود و نزولی نیست، دخول و خروجی نیست، مقدّس و منزّه از زمان و مکان است، همیشه در مرکز تقدیس است، زیرا تغییر و تبدیلی از برای حقیقت الوهیت نیست، تغییر و تبدیل و انتقال از حالی به حالی، از خصائص حقیقت حادثه است.

در وقتی که در بلاد شرق اختلاف شدید بود و نزاع و جدال عظیم مذاهب و ملل با یکدیگر جنگ و جدال داشتند، اجناس مختلفه با یکدیگر در بحث و نزاع بودند، در همچو وقتی حضرت بهاء الله از افق شرق ظاهر گشت و اعلان وحدت فیوضات الهیه و وحدت انسانیه فرمود که جمیع بشر بندگان یک خداوندند و جمیع از فیض ایجاد الهی وجود یافته خداوند به جمیع مهربان است و جمیع را می پرورد به هر جنس باشد به هر نوعی به هر ملّتی مهربان است جمیع را رزق میدهد، جمیع را می پروراند جمیع را حفظ میکند، و با جمیع با الطاف معامله می نماید. مادام که خدا به کلّ مهربان است ما چرا نامهربان باشیم؟ مادام خدا با کلّ باوفا است ما چرا بی وفا باشیم؟ مادام خدا با کلّ به رحمت معامله می کند ما چرا به قهر و غضب معامله کنیم؟ این است سیاست الهیه. البتّه اعظم از سیاست بشریه است، زیرا بشر هر قدر عاقل باشد ممکن نیست که سیاست او اعظم از سیاست الهی باشد. پس ما باید متابعت سیاست الهیه کنیم، جمیع ملل و خلق را دوست داشته باشیم به جمیع مهربان باشیم و جمیع را برگ و شکوفه و ثمر یک درخت دانیم، زیرا جمیع از سلاله یک خاندان، از اولاد یک آدم، امواج یک دریا، جمیع سبزه یک چمن، جمیع در پناه یک خدا. نهایت این است که یکی علیل است باید معالجه نمود، جاهل است باید تعلیم کرد در خواب است، باید بیدار کرد، بهوش است باید هوشیار نمود.

وحدت عالم انسانی را اعلام کرد و همچنین وحدت ادیان را، زیرا جمیع ادیان الهیه اساس حقیقت است و حقیقت تعدّد قبول نکند، حقیقت یکی است اساس جمیع انبیای الهی حقیقت است، اگر حقیقت نباشد باطل است. و چون اساس حقیقت است، لهذا بنیان ادیان الهی یکی است. نهایت این است که تقلیدی به میان آمده آداب و رسوم و زوائدی پیدا شده. این تقلید از انبیا نیست، این حادث است، بدعت است و چون این تقلید مختلف است سبب اختلاف ادیان شده. اما اگر ما این تقلید را دور بیندازیم و حقیقت اساس ادیان الهی تحرّی کنیم یقین است که متحد می شویم.

و همچنین وحدت نوع را اعلام نمود که نساء و رجال کلّ در حقوق مساوی به هیچ وجه امتیازی در میان نیست، زیرا جمیع انسانند فقط احتیاج به تربیت دارند. اگر نساء مانند رجال تربیت شوند، هیچ شبهه ای نیست که امتیازی نخواهد ماند. زیرا عالم انسانی مانند طیور محتاج به دو جناح است یکی انانیت

و یکی ذکور مرغ با یک بال پرواز نتواند نقص یک بال سبب وبال بال دیگر است. عالم بشر عبارت از دو دست است، چون دستی ناقص ماند، دست کامل هم از وظیفه خویش باز مانده. خدا جمیع بشر را خالق کرده، جمیع را عقل و دانش عنایت فرموده، جمیع را دو چشم و دو گوش داده، دو دست و دو پا عطا کرده، در میان امتیازی نگذارده است، لهذا چرا باید نساء از رجال پست باشند؟ عدالت الهی قبول نمی کند، عدل الهی کل را مساوی خالق فرموده. در نزد خدا ذکور و انائی نیست، هر کس قلبش پاک تر، عملش بهتر در نزد خدا مقبول تر خواه زن باشد خواه مرد. چه بسیار زنان پیدا شده اند که نخر رجال بوده اند، مثل حضرت مریم که نخر رجال بوده و مریم مجدلیه غبطه رجال بود، مریم ام یعقوب قدوه رجال بود، آسیه دختر فرعون نخر رجال بود، سارا زن ابراهیم نخر رجال بود، و همچنین امثال آنها بسیار است حضرت فاطمه شمع انجمن نساء بود، حضرت قره العین کوكب نورانی روشن بود. و در این عصر، ایوم در ایران زنانی هستند که نخر رجال اند، عالم اند، شاعرند، واقف اند، در نهایت شجاعت هستند. تربیت نساء اعظم و اهم از تربیت رجال است زیرا این دختران روزی مادران شوند و اطفال را مادر تربیت می کنند. اول معلّم اطفال مادرانند، لهذا باید در نهایت کمال و علم و فضل باشند تا بتوانند پسران را تربیت کنند و اگر مادران ناقص باشند اطفال نادان و جاهل گردند.

همینطور حضرت بهاء الله وحدت تربیت را اعلان نموده که به جهت اتحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشر یک تربیت شوند؛ رجالاتاً و نساءً، دختر و پسر تربیت واحد گردند. و چون تربیت در جمیع مدارس یک نوع گردد، ارتباط تامّ بین بشر حاصل شود و چون نوع بشر یک نوع تعلیم یابد، وحدت رجال و نساء اعلان گردد، بنیان جنگ و جدال بر افتد و بدون تحقّق این مسائل ممکن نیست، زیرا اختلاف تربیت مورث (موجب) جنگ و نزاع مساوات حقوق بین ذکور و اناث مانع حرب و قتال است، زیرا نساء راضی به جنگ و جدال نشوند. این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند، هرگز راضی نمی شوند که آنها در میدان قتال رفته و خون خود را بریزند. جوانی را که بیست سال مادر در نهایت زحمت و مشقّت تربیت نموده، آیا راضی خواهد شد که در میدان حرب پاره پاره گردد؟ هیچ مادری راضی نمی شود، ولو هر اوهامی به عنوان محبت وطن و وحدت سیاسی وحدت جنس وحدت نژاد و وحدت مملکت اظهار دارند و بگویند که این جوانان باید بروند و برای این اوهامات کشته شوند. لهذا وقتی که اعلان مساوات بین زن و مرد شد، یقین است که حرب از میان بشر برداشته خواهد شد و هیچ اطفال انسانی را فدای اوهام نخواهند کرد

و از جمله تعالی که حضرت بهاء الله اعلان کرد این بود که باید دین مطابق عقل باشد، مطابق با علم باشد. علم تصدیق دین نماید و دین تصدیق علم هر دو به یکدیگر ارتباط تامّه یابند این اصل حقیقت است.

و اما اگر مسئله ای از مسائل دینی مخالف عقل باشد، مخالف علم باشد، آن وهم محض است. چه قدر از این دریا های اوهام در قرون ماضیه موج زد. اوهامات ملت رومان را ملاحظه کنید که اساس دین آنها بود، اوهامات ملت یونان را ملاحظه نمائید که اساس دین آنها بود و اوهامات مصریان را ملاحظه کنید که اساس دین آنها بود اینها جمیع مخالف عقل مخالف علم، لهذا حال واضح و آشکار گردید که اوهام بود، ولی در زمانشان در نهایت تمسک بودند. مثلاً مصریان قدیم چون در نزد آنها ذکر صنی از اصنام آنها می شد، در پیش چشمشان معجزه می مجسم و حال آنکه یک پارچه سنگ بود. پس ما باید از اوهامات بگذریم، تحرّی حقیقت کنیم. آنچه را که دیدیم مطابق حقیقت است قبول نمائیم و آنچه را علم تصدیق نمی کند عقل قبول نمی کند حقیقت نیست تقلید است. این تقلید را باید دور بیندازیم و تمسک به حقیقت نمائیم و دینی را که مطابق عقل و علم است قبول کنیم. و چون چنین شود، به کلی اختلاف نماند و جمیع عائله واحده، ملت واحده، جنس واحد، وطن واحد، سیاست واحده، احساسات واحده و تربیت واحده گردیم.

پروردگارا، آمرزگارا، این بندگان را پناه توئی، واقف اسرار و آگاه توئی. جمیع ما عاجزیم و تو مقتدر و توانا. جمیع ما گنه کاریم و توئی غافر الذنوب و رحیم و رحمن. پروردگارا نظر به قصور ما منما، به فضل و موهبت خویش معامله کن. خطاء ما بسیار است، ولی بحر رحمت تو بی پایان. عجز ما بسیار است، و لکن تأیید و توفیق تو آشکار. پس تأیید ده و توفیق بخش و ما را بر آنچه سزاوار در گاه تو است موفق نما. دل ها را روشن کن و چشمها را بینا نما و گوش ها را شنوا کن مردگان را زنده فرما و مریضان را شفا بخش، فقیران را غنی نما و خائفان را امنیت بخش و ما را در ملکوت خویش قبول نما و بنور هدایت روشن کن. توئی مقتدر، توئی توانا، توئی کریم، توئی رحمن و توئی مهربان.

